

## دوقالبگی «قید» در زبان عربی (تکمله‌ای بر مقاله «قید» دکتر آذرنوش)

احسان اسماعیلی طاهری\*

استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

پذیرش: ۹۴/۶/۱۶

دریافت: ۹۴/۲/۱۰

### چکیده

«قید» نامی است که دکتر آذرنوش در سال ۱۳۶۷ شمسی، بر منصوب‌های غیررکن در نحو عربی نهاد و نشانه آن را نصب دانست. مقاله حاضر، ضمن تأیید این نام‌گذاری، با دلایلی قید را دارای دو قالب دانسته است: یکی مفرد و منصوب که آذرنوش پیش‌تر بدان اشاره کرده بود و دیگری مرکب و مجرور با حرف جر که نگارنده آن را ادعا کرده و دلایلی برای اثبات آن آورده است.

این دلایل عبارت‌اند از: خویشاوندشمردن نصب و جر از سوی برخی نحویان قدیم؛ تصریح دستورنویسان فارسی به قیدبودن ترکیب‌های جارومجرور به‌کاربرنده در فارسی؛ امکان مجرورشدن بخش عظیمی از منصوبات عربی با حرف جر؛ معادل‌یابی بسیاری از این منصوبات با یک جارومجرور مشابه به‌دست‌واژه‌نامه‌نویسان. هدف از این پژوهش آن بوده که در کنار قالبی که دکتر آذرنوش برای قید عربی پیشنهاد کرده است، قالب دومی - جارومجرور - برای آن نشان دهد تا از این راه، به آموزش نحو عربی به عربی‌آموزان یاری رساند. با این راهکار، برای بسیاری از جارومجرورهایی که اغلب نقشی برای آن‌ها تعیین نمی‌شود، نقشی دستوری معین می‌گردد و درنهایت، برای قید دو قالب مفرد - اغلب منصوب و مرکب - به‌دست‌می‌آید. سرانجام، قید در عربی یا واجب‌النصب است یا واجب‌الجر و یا جائز‌النصب و الجر.

کلیدواژه‌ها: قید، منصوب، مجرور به حرف جر، عمده، فضله.



## ۱. مقدمه

در زبان عربی، حتی کوتاه‌ترین جمله‌ها، یعنی بسیط و غیرگسترده، حتماً دو رکن به نام مسندالیه<sup>۱</sup> و مسند<sup>۲</sup> دارند؛ به عبارتی، اگر فعلیه باشد، دست‌کم فعل و فاعل یا فعل و نایب فاعل دارد و اگر اسمیه باشد، اعم از ناسخ‌دار یا بی‌ناسخ، دست‌کم از مبتدا و خبر تشکیل شده است؛ اما گوینده یا نویسنده برای بیان منظور خود تنها از مسند و مسندالیه بهره نمی‌گیرد، بلکه برای بیان دقیق و جامع آن و برای ابراز جنبه‌های گوناگون منظور خود ناچار است، افزون‌بر این دو رکن اصلی از عناصر دیگری نیز در جمله بهره ببرد؛ زیرا بدون بهره‌گیری از این عناصر، جمله‌وی بسیط، کلی، مبهم و نادقیق است. پس برای ازمیان‌بردنِ عموم، ابهام و نادقیقی جمله باید آن را مقید و گسترده کرد و ویژگی‌های مختلفی برای آن آورد؛ زیرا «لاشکُّ أن الإبهام عموم و أن التقیید تخصیص لهذا العموم» (حسان، ۲۰۰۹: ۱۹۹)؛ بنابراین باید اجزایی غیر از این دو رکن به جمله افزوده شود تا گسترش یابد؛ یعنی نیاز است عناصر دیگر غیررکنی وارد جمله شوند تا جنبه‌ها، جهت‌ها و قرینه‌های معنایی مختلف را در فعل یا حدثِ جمله تعیین کنند. این جنبه‌ها و جهات معنایی نه‌گانه عبارت‌اند از: «تعدیه، غائیت، معیت، ظرفیت، تحدید و تأکید، ملابست، تفسیر، اخراج، مخالفت» که به ترتیب نشان‌دهنده «مفعول‌به، مفعول‌له، مفعول‌معه، مفعول‌فیه، مفعول مطلق، حال، تمییز، مستثنا و مخصوص» اند (همان: ۱۹۴). این جهات و جنبه‌ها یا قرینه‌های معنایی در سیاق و ساختار جمله جان می‌گیرند، اعراب می‌پذیرند و در نحو عربی در بخش منصوبات جای می‌گیرند.

براین‌اساس، هریک از عناصر تشکیل‌دهنده جمله یا رکن است و یا غیررکن. منظور از رکن، مسندالیه و مسند، و مقصود از غیررکن عناصر دیگر جمله، غیر از این دو است. در نحو کلاسیک عربی رکن جمله، عمده نام گرفته است و غیررکن فضله. عمده یا رکن حذف‌شدنی نیست، مگر آنکه دلیل و قرینه‌ای در کار باشد؛ جمله [اغلب] از ذکر فضله بی‌نیاز است؛ اما گاهی نیز به ذکر آن نیاز است، هرچند که رکن نیست، مانند مفعول‌به فعل تعجبی «ما أفعَل» یا مفعول‌به محصور یا وقتی مفعول‌به، پاسخ یک سوال معین باشد (عباده، ۲۰۰۷: ۳۶).

رکن یا مسندالیه و مسند – به‌جز مسند جمله فعلیه که فعل و هسته جمله است و نقش اعرابی نمی‌گیرد و مرفوع می‌شود – از نظر اعرابی در یکی از چهار نقش فاعل، نایب فاعل، مبتدا

و خبر مفرد مرفوع است (البته در صورتی که یکی از نواسخ بر جمله اسمیه وارد شود، گاهی اعراب یکی از دو رکن آن منصوب می‌شود)؛ اما غیر رکن یا فضله که مکمل و گستراننده جمله است و جهت‌ها و جنبه‌های مختلف فعل یا حدث جمله را تعیین می‌کند، چنان‌که گفته شد، در حوزه منصوبات جای می‌گیرد.

معادل این غیررکن‌های اغلب منصوب، در نحو دستوره‌های زبان‌های هندواروپایی مانند فارسی و انگلیسی به‌طور کلی «قید»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود؛ هرچند این دو بر همدیگر انطباق کامل ندارند.

برخلاف آثار دستوری زبان‌های اروپایی و فارسی، در آثار نحوی عربی از مقوله‌ای به نام «قید» یاد نشده است؛ زیرا در بخش‌بندی قدیمی، کلمه به سه قسم اسم، فعل و حرف تقسیم شده است و در بخش‌بندی جدید، کلمه عربی به هفت گونه «اسم، فعل، صفت، ضمیر، خالفة، ظرف و اادات» بخش می‌شود. ظرف اعم از اصلی و منقول فقط شامل مفعول‌فیه‌ها است (حسان، ۲۰۰۹: ۱۱۹-۱۲۲؛ الساقی، ۲۰۰۸: ۱۹۶-۱۹۸) و سایر منصوب‌های غیررکن مانند مفعول‌له، مفعول مطلق، مفعول‌معه، تمیز، حال و مستثنا در این مقوله جای نمی‌گیرند؛ اما نقطه مشترک میان دستوره‌های زبان فارسی به‌عنوان یکی از زبان‌های هندواروپایی و دستورنامه‌های زبان عربی این است که در زبان فارسی از غیررکن‌بودن قید نیز صحبت شده است (ارژنگ و صادقی، ۱۳۶۴: ۸۶؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۸۱: ۱۰۴)؛ همچنین در بعضی آثار زبانی زبان عربی از فضله‌بودن و کم‌اهمیتی حال، ظرف، جارومجرور و مفعول (یعنی معادل‌های عربی انواع قید در فارسی) نسبت به دو رکن اصلی جمله سخن به میان آمده است (اله‌اشمی، ۱۹۴۰: ۱۸۰).

با این مقدمه، مسئله مقاله حاضر این است که قید در زبان عربی افزون‌بر قالب مفرد منصوب، گاهی به‌صورت مرکب جارومجروری نیز آشکار می‌گردد و هدف آن نیز مطرح‌کردن این دو قالب برای قید در عربی و نیز تعیین نقش دستوری برای بسیاری از جارومجرورها – به‌جز مفعول‌های با واسطه – به‌منظور آسان‌سازی آموزش نحو عربی است. پرسش‌های این پژوهش بدین شرح است:

۱. قید در نحو عربی کدام است و چه کلمه‌هایی می‌توانند در عربی قید نامیده شوند؟
۲. قید در عربی افزون‌بر قالب مفرد چه قالب دیگری می‌گیرد؟
۳. اگر جارومجرور غیررکن در جمله، مفعول نباشد، چه نقش دستوری‌ای می‌گیرد؟



۴. آیا در بخش منصوبات از نحو عربی، هیچ جارومجروری نمی‌تواند نقش یک منصوب را بگیرد؟

فرضیه‌های پژوهش نیز چنین‌اند:

۱. در نحو عربی قید وجود دارد و اعراب آن یا نصب است و یا به حرف جر مجرور می‌شود.

۲. بسیاری از جارومجرورها در جمله عربی نقشی غیر از حال، صفت، خبر و صله دارند که به‌نوعی جزئی از اجزای جمله را توضیح می‌دهند و جنبه‌ای از جنبه‌های آن را روشن می‌کنند.

۳. این جارومجرورها همان کارکرد و معنای منصوبات غیررکن را دارند.

روش پژوهش در این مقاله توصیفی-تحلیلی است و در پی آن است که با پذیرش وجود مقوله قید در نحو عربی ثابت کند، افزون‌بر قالب مفرد منصوب برای قید - که آذرنوش آن را مطرح کرده است - قید یک قالب دیگر نیز دارد و آن مجرورشدن به یکی از ۷ حرف جر «من، عن، إلی، علی، فی، له، ب» است.

## ۲. پیشینه پژوهش

باید گفت به‌جز مقاله آذرنوش (۱۳۶۷-۶۸) به نام «قید در دستور عربی»، نگارنده هیچ مقاله یا کتاب مشخصی ندیده است که از این مقوله نحوی در دستور زبان عربی به‌طورمستقل و مفصل صحبت کرده باشد؛ مقاله مذکور فقط قید مفرد منصوب را مطرح ساخته است. بنابراین، نگارنده مقاله حاضر پس از مطرح‌ساختن قالب مرکب جارومجروری برای قید عربی، برای اثبات مدعایش هفت دلیل آورده که در بخش چهارم این مقاله بدان‌ها پرداخته شده است.

## ۳. مرکب جارومجروری دومین قالب قید در عربی

آذرنوش (۱۳۷۳) در کتاب *آموزش زبان عربی خود و نیز طی مقاله «قید در دستور عربی»* (۱۳۶۷-۱۳۶۸: ۱۰۷-۱۳۴) با توسعه‌بخشیدن به مفهوم «قید» و نیز با اندکی مسامحه، بسیاری از اصطلاحات منصوب در نحو عربی را به‌طورکلی «قید» خواند و نصب را علامت مخصوص قید دانست (همان: ۱۱۱) و نوشت: «از دیرباز علامت نصب در عربی و [حتی] در دیگر زبان‌های

سامی علامت قید بوده است» (همان: ۱۱۸). غرض اصلی ایشان از این نام‌گذاری منصوب‌های غیررکن به «قید» و البته آسان‌سازی آموزش و تفهیم این مبحث بود (همان: ۱۱۹).  
 ضمن پذیرش این نام‌گذاری جدید و هوشمندانه آذرنوش، نکته اصلی نوشتار حاضر بر پایه همین نام‌گذاری منصوب‌های غیررکن به «قید» بیان می‌شود. چنان‌که مشهود است، ایشان در همان مقاله برای قیدهای عربی یک شناسه و نشانه معرفی کرده و بر آن است که اعراب نصب از دیرباز علامت قید بوده است (همان: ۱۱۸)؛ اما نگارنده با استناد به چند دلیل، بر آن است تا اثبات کند، افزون‌بر اعراب نصب برای قیدهای مفرد، می‌توان یک قالب و نشانه دیگر نیز برای قید نشان داد و آن عبارت از مجرورشدن قید مفرد به حرف جر است (که اغلب با هفت حرف جر «لِ، بِ، فِ، عِن، مِنْ، إِلَى، عَلَى» و گاهی با ترکیب اضافی مجرور می‌شود). البته این بدان معنی نیست که همه قیدهای عربی هریک از این دو نشانه را می‌پذیرند؛ بلکه به آن معناست که این دو علامت، به‌نوعی میان آن‌ها توزیع شده است؛ یعنی از میان منصوب‌های غیررکن یا قیدها در زبان عربی پاره‌ای از آن‌ها می‌توانند مفرد منصوب یا مرکب مجرور به حرف جر باشند (جایزالنصب و الجر بالحرف) که اغلب چنین است و برخی فقط منصوب‌اند (واجب‌النصب) و دسته‌ای تنها مجروراند (واجب‌الجر). از نظر ساختمان، قید یا مفرد است یا به‌صورت گروه قیدی و یا مرکب است. مفرد، یا مبنی است که اندک‌شمار است و یا معرب و منصوب و اغلب منون است. مرکب نیز یا واسطه حرف جری پیش از خود دارد و یا مضاف‌الیه پس از خود را.

#### ۴. دلایل اثبات مدعا

دلیل نخست، سیوطی (۹۱۱ یا ۹۱۲ ق) بر آن است که نوعی خویشاوندی میان دو اعراب نصب و جر برقرار است و نصب را برادر جر می‌داند و از ابن بابشاذ طاهر بن احمد (۴۶۹ ق) – در کتاب *شرح المحتسب*<sup>۲</sup> – نقل می‌کند که علت آنکه نصب برادر جر است، ضمیرآوری در نوع ضمیرمتصل است که برای هریک از این دو حالت اعرابی یکی است: «رأيتك و مررتُ بك، رأيته و مررت به» و هر دو حرکت اعرابی نصب و جر را از حرکتهای اعرابی فضله‌ها و غیرعمده‌ها (یا به قول این مقاله «قید») می‌شمارد. همچنین سیوطی هم‌اعراب‌بودن مثنا و جمع مذكر سالم را در دو حالت اعرابی نصب و جر آن‌دو، ناشی از همین خویشاوندی و برادری این دو اعراب می‌داند (سیوطی، ۲۰۰۷، ج ۲: ۲۷). صرف‌نظر از نوع استدلال این‌دو، به گمان نگارنده، این



خویشاوندی اعرابی نصب و جر باعث می‌شود که در بسیاری از قیدهای زبان عربی یا هردو، اعراب وجود داشته باشد و یا یکی از این دو اعراب در این قیدها قابل‌تبدیل به دیگری باشد.

**دلیل دوم**، سیوطی می‌گوید ابن فلاح در *المغنی* آورده است که «تعلق حروف جر به فعل در هفت مورد می‌آید: مفعول به [مانند «جئت بزید»]، مفعول‌له مانند «جئتک للسمن واللبن»، ظرف مثل «أقمت بمكة»، حال همچون «خرج بعشیرته»، مفعول‌معه مانند «مازلت بزید حتی ذهب»، شبیه به مفعول‌به [که منظور مستثنا است] مثل «قام القوم حاشازید و خلانزید»، و تمییز مانند این مصرع «یا سیداً ما أنت من سید» (همان: ۸۶). ملاحظه می‌شود که در تمام این موارد شش‌گانه‌ای که در کتب نحو در مبحث منصوبات قرار گرفته است و نحویان نمونه‌های منصوب برای آنها آورده‌اند، ابن فلاح نمونه‌های جارو مجرور به حرف جر برای آنها آورده و آنها را فضله و قید دانسته؛ با این حال، علامت نصب را برای این قیدها انکار نکرده و محفوظ دانسته است. از آنجایی که نمونه‌های نصبی فراوانی را می‌توان برای هر یک از این هفت قید یاد کرد، می‌توان گفت از نظر ابن فلاح این قیدهای هفت‌گانه دوقالبی‌اند: منصوب و مجرور به حرف جر. هرچند که دو منصوب دیگر یعنی مفعول مطلق و مخصوص را در این قیدها وارد نکرده است. ضمن اینکه او مفعول‌به را نیز در ردیف دیگر قیدها آورده است که جای بحث فراوان دارد.

**دلیل سوم**، احمد عبدالستار الجواری از نحوپژوهان معاصر عراق تصریح می‌کند که خفض یا جر فقط علامت مضاف‌الیه نیست، بلکه علامت مفعول غیرمباشر یا غیرصریح - یعنی همان اسم‌های منصوب غیررکنی که «قید» نامیده شده‌اند - نیز هست (الجواری، ۲۰۰۶ الف: ۹۸)؛ به عبارت دیگر، اسم واقع پس از حرف جر، در واقع چیزی جز مفعول [غیرصریح] برای فعل یا شبه‌فعل مذکور در جمله نیست (همان: ۱۰). ایشان حتی مدعی است که اسم‌های مجرور به حرف جر برای مفعول نامیده‌شدن [منظور «قید» نامیده‌شدن] شایسته‌تر از اسم‌های منصوبی مانند مفعول مطلق تأکیدی و نوعی، یا ظرف، یا مفعول‌معه و جز این‌ها هستند. او یکی از قوی‌ترین دلایل برای اثبات این مدعای خود را منصوب‌شدن اسم واقع پس از حروف جر - پس از حذف آن حرف جر البته در مواردی که نحویان معین کرده‌اند - می‌داند و نتیجه می‌گیرد که خود نحویان هم به وجود نوعی رابطه میان اسم واقع پس از حروف جر با مفعول رسیده بودند و در چنین اسم‌هایی معنای مفعولیت [به معنای اسم منصوب غیررکن] را دریافته بودند (همان: ۹۹-۹۸).

آنچه احمد جواری را به ارائه این نظر می‌کشاند و باعث می‌شود این نظر را عین‌واقع و

حقیقت بدانند، توجه وی به معنا و کم‌توجهی و یا حتی بی‌توجهی او به جنبهٔ اعرابی کلمه است (همان: ۹۹-۹۸)؛ البته او به اینکه نحویان دربارهٔ حروف جر فقط و پیش‌ازهرچیز به جنبهٔ اعرابی توجه دارند و به جنبه معنایی کم‌توجه‌اند و نسبت به بعد زبانی چشم‌پوشی می‌کنند، خرده می‌گیرد (الجواری، ۲۰۰۶: ب: ۶۰).

در جایی دیگر، او در توزیع اعراب‌های سه‌گانهٔ رفع، نصب و جر تصریح می‌کند که اعراب جر به‌جز مضاف‌الیه، علامت مفعول غیرمباشر یا غیرصریح نیز هست (همو، ۲۰۰۶: پ: ۴۱؛ همو ۲۰۰۶: الف: ۹۸-۹۷). (منظور او از مفعول غیرصریح، اسم‌های منصوب غیررکن است) و همچنین معتقد است، اعراب نصب به‌جز مفعول به و به‌استثنای اسم یا خبر، پاره‌ای از ناسخ‌ها، شناسه و نشانهٔ اسم‌های منصوبی مانند مفعول مطلق، حال، تمییز، مفعول‌معه، مفعول‌له، مفعول‌فیه و مستثنا نیز هست (همو ۲۰۰۶: الف: ۸۸-۸۷). باز در جایی دیگر کارکرد حروف جر را در کلام در درجهٔ نخست، تعیین رابطهٔ فعل با اسم تأثیرپذیر از آن، یعنی همان مفعول [به معنای کلی یعنی اسم منصوب غیررکن] می‌داند (همو، ۲۰۰۶: ب: ۵۵-۵۴).

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که الجواری به دواعرابگی مفعول غیرصریح اعم از مفعول به غیرصریح و دیگر قیده‌های مجرور به حرف جر - به‌جز مفعول به غیرصریح یعنی همان‌که آذرنوش آن را «قید» می‌نامد - باور دارد؛ اما تعیین نکرده که در کجا این قید فقط مفرد منصوب است و در کجا فقط مرکب مجرور به حرف جر است و در کجا جایزاً افراد و التراکیب. همچنین او تعیین نکرده که در حالت مجرور به حرف جر، کدام حرف جر حضور دارد که به عقیدهٔ نگارنده، منظور اغلب یکی از همان هفت حرف جر اصلی «ب ل فی، عن، من، علی، الی» هستند؛ ضمن اینکه بسته به قرینهٔ معنایی یعنی به قول تمام حسّان جهت و جنبه‌ای که قید [مجرور به حرف] را با فعل و مسند جمله ارتباط می‌دهد و بسته به معنای اصلی هریک از این حروف جر هفت‌گانه این حرف جر عوض می‌شود؛ برای نمونه، مفعول‌له مجرور با حرف جر لام می‌آید. تمیز مجرور بسته به مفرد یا نسبت بودنش با «من» یا گاهی با «فی» همراه می‌شود. حال مجرور با «فی» یا با «فی حاله»، مفعول معه مجرور با «مع» - که یک ظرف حرف‌ناماست - و یا با «ب» همراه می‌شود و مستثنای مجرور با «غیر» و «سوی» می‌آید که اسم دائم الاضافه‌اند. نکتهٔ دیگر اینکه با تصریحی که احمد جواری کرده و گفته «اسم واقع پس از حرف جر فقط مفعول است» (همو، ۲۰۰۶: الف: ۱۰۰) یا در جایی دیگر گفته «کارکرد حروف جر در درجهٔ اول



تعیین رابطه فعل [یاشبه فعل] با کلمه تأثیرپذیرنده از فعل [یا شبه فعل] یعنی مفعول غیرصریح است» (همو، ۲۰۰۶: ب: ۵۴-۵۵). معلوم می‌شود که از نظر وی فقط مجرور حرف جر مفعول غیرمستقیم (یا به قول آذرنوش «قید») است نه مجموع جارومجورور. دلیل این نظر، می‌تواند این باشد که این حرف جر در این قیدها چنان‌که خواهیم دید، اغلب در موضع ذکر یا اسقاط و حذف است؛ البته براساس این نظر، پرسشی که به ذهن می‌آید این است که اگر این مفعول‌ها یا به‌قولی قیدها در حالت جری، واسطه‌ای به نام حرف جر دارند، ارتباط آن‌ها با فعل در حالت نصبی چگونه ایجاد می‌شود که آن‌گاه باید گفت ارتباط، بی‌واسطه است و این ارتباط کفایت با اعراب نصب یا بازی اعراب ایجاد شود.

**دلیل چهارم،** نظر ابراهیم ابراهیم برکات یکی از نحوپژوهان معاصر مصری است. او بر آن است که اگر حرف جر پیش از اسمی بیاید، اثر جر بدون توجه به نقش دستوری [آن جارو مجرور] در آن اسم ظاهر می‌شود ... در این موارد نحویان اعراب ظاهری ناشی از حرف جر را اظهار کرده‌اند؛ ولی به تبعیت از محل و موقعیت اعرابی اصلی و نقش دستوری و نحوی آن اسم مجبور شده‌اند، علامت اعرابی واقعی آن را مقدر بدانند (برکات، ۲۰۰۷، ج ۴: ۲۱۶). همچنین در جایی دیگر آورده است که شبه‌جمله جارومجوروری که متعلق به فعل یا شبه‌فعل مذکور باشد - یعنی هنگامی که خبر یا صفت یا حال (متعلق به محذوف) نباشد - محلاً منصوب است به‌طوری‌که اگر این حرف جر حذف شود، آن اسم منصوب به نزع خافض می‌شود و نحویان در بسیاری از منصوبات مانند «مفعول‌فیه مکانی و زمانی، تمییز، حال، مفعول‌به، مفعول‌معه، مفعول‌له و...» وجود حرف جر را لازم دانسته‌اند (همان: ۲۳۲-۲۳۱). بنابراین معلوم می‌شود که از نظر ابراهیم برکات نخست، مجروربودن به حرف جر نقش دستوری نیست و نقش دستوری آن باید [با توجه به کارکرد و معنا] تعیین شود؛ دیگر اینکه اسم‌های منصوب غیررکن در نحو عربی افزون‌بر منصوب‌شدن [که از اسم آنها پیداست]، مجرور به حرف جر نیز می‌شوند و حتی گاهی وجود این حرف برای آنها لازم و واجب است. البته باید گفت که او در این زمینه حکمی کلی داده و نوع حرف جر و موارد این منصوبات را تعیین نکرده است. درضمن، ارجاع دقیق نداده که کدام نحوی، در کجا و کدام کتاب است. دیگر اینکه منصوب به نزع خافض از نظر وی در غیرمفعول‌به نیز جاری است. چهارم اینکه وقتی جارومجورور غیرحال و خبر و صفت وصله را محلاً منصوب شمرده، معلوم است که از میان دو اعراب قید یعنی منصوب‌شدن و



مجورشدن به حرف، او قالب مفرد و منصوب را اصلی دانسته است. دلیل پنجم، اینکه علی ابوالمکارم (۲۰۰۷: ۴۱)، نحوپژوه معاصر مصری، همه الفاظ و ترکیب‌های زائد بر ترکیب اصلی جمله در زبان عربی را «مکملات» می‌نامد، معلوم است که مقصود وی از این مکملات همان منصوبات غیررکن است. او تصریح می‌کند که این مکملات گاهی لفظاً یا محلاً منصوب‌بند و گاهی مجرورانند مانند جارومجرور (همان: ۳۷، یادداشت ۱). دلیل ششم، تصریح کتب نحوی در دوشکلی‌بودن و دواعرابگی اغلب این اسم‌های منصوب غیررکن یا به تعبیر دیگر این «قید»هاست. از میان انواع قید تمییز، هر یک از انواع تمییز مفرد واقع‌شونده پس از اسم‌های مقدار - یعنی وزن، کیل و مساحت - تمییز نسبت غیرمنقول، تمییز نسبت منقول از فاعل یا از مبتدا، و تمییز «کم» استفهامی که حرف جری بر آن وارد شده باشد؛ نیز تمییز «أفعل» تفضیلی مرکب که معنای مشابهت یا مخالفت را می‌رساند و «أفعل» تعجبی مرکب مفید مشابهت یا مخالفت جایز‌النصب و الجراند؛ یعنی هم می‌توانند منصوب باشند و هم مجرور به حرف جر یا گاهی مجرور به اضافه:

- عندي إردبٌ شعيراً أو إردبٌ شعيرٍ أو إردبٌ من شعيرٍ.

- اشتريت أوقية ذهباً أو أوقية ذهب أو أوقية من ذهب.

- حرثت قيراطاً برسيماً أو قيراط برسيمٍ أو قيراطاً من برسيم (حسن، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۸۵).

- لله دَرَه فارساً أو من فارس / كفى بالموت واعظاً أو من واعظٍ.

- فاض الإناء ماءً أو من ماء.

- زيدٌ أرجح منك عقلاً أو في العقل.

- ما أرجح زيداً عقلاً أو في العقل.

- بكم درهماً أو درهمٍ اشتريت هذا الكتاب؟ (شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۱۲-۳۱۱)

البته تمییز عدد معطوف و تمییز عدد عقود، و تمییز منقول از مفعول و تمییز «کذا» و تمییز «کم» استفهامی‌ای که میان آن و تمییزش فعل متعدی‌ای فاصله نینداخته باشد و یا حرف جری بر آن وارد نشده باشد واجب‌النصب است:

- أَحَدَعَشَرَ رَجُلًا / تَسْعُونَ رَجُلًا.

- حصدنا الأرض قمحاً أي قمح الأرض.

- اشتريت كذا وكذا كتاباً.



- کم کتاباً قرأتم؟ (شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۱۳-۳۱۱)

تمییز «کم» استفهامی که میان کم و تمییزش فعل متعدی‌ای واقع شود، همچنین تمییز «کأین» واجب‌الجر به «من» است. نیز تمییز «کم» خبری، و تمییز عدد مفرد نیز واجب‌الجر به اضافه است. نمونه‌های زیر این موارد را نشان می‌دهد:

- کم قرأتم من الكتاب؟ / سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیه بیّنة (بقره / ۲۱۱).

- كأین من رجل رأیت (ویجوز نصبه علی قلّة).

- کم أجیر فی بیت أبی (شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۱۳-۳۱۲).

- ثلاثة رجال/مائة رجل، ألف امرأة.

- بخمسة آلاف من الملائكة (آل عمران / ۱۲۵) / بألف من الملائكة مُردفین (انفال / ۹).

از میان سه قالب قید حالت (حال در نحو کلاسیک عربی) دوشکل آن غیر جمله است که در شکل مفرد واجب‌النصب (جاء زیداً ماشیاً)، ولی در حالت شبه‌جمله‌ای با حرف جر یا با مضاف‌الیه شدن در ظاهر مجرور می‌شود (جاء الأمير بین رجاله و سار فی موكبه (شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۰۱)، رأیت الهلال بین السحب). ضمن اینکه حالت مفرد مشتق اغلب قابل‌تبدیل به «ب» + «مصدر مجرور آن مفرد مشتق» است (سار بَطِيئاً = سار بِبُطْءٍ).

در قید سبب (مفعول‌له) نیز این دوشکلی بودن و پیداست؛ زیرا در حالت مجرد از «ال» و اضافه غالباً منصوب (زینت المدينة إكراما للملك) و در حالت همراه شدن با «ال» بیشتر مجرور به حرف جر تعلیلی «لِ» (أصفح عنه للشفقة عليه)، و درجایی که مضاف باشد، جایز‌النصب و الجر است (تصدقت ابتغاء مرضاة الله أو لابتغاء مرضاة الله) (همان: ۲۸۹).

قید مکان و قید زمان (مفعول فیه) نیز در نوع معرب به‌طور کلی منصوب و حرف جر «فی» در تقدیر است؛ ولی همین حرف جر «فی» در جاهایی به‌صورت جوازی یا وجوبی باید ظاهر شود و دیگر در تقدیر نیست. از میان ظرف‌های مکانی اگر ظرف مکانی، مبهم و یا مشتق هم‌ریشه فعل (عامل خود) باشد، منصوب‌کردن آن واجب است، مانند «سرتُ فرسخاً / حلتُ فی قلبک محلّ الحبيب»؛ ولی اگر محدود یا اگر مشتق غیر هم‌ریشه با فعل خود باشد، مجرور‌کردن آن با حرف جر «فی» واجب است: «جلستُ فی الدار / أقمتُ فی مجلسک».

از میان قیود زمانی نیز اگر فعل جمله‌ای که ظرف در آن به‌کاررفته است، از کارهایی باشد

که به تدریج انجام‌پذیر است نه به یکباره، مجرورکردن آن قیدزمانی با حرف جر «فی» واجب است: «نَفَحَتِ الْكُتَابَ فِي (لمدة / فِي خَالِلٍ / خَالِلٍ) أُسْبُوعِينَ» (همان: ۲۹۱). در این صورت، یعنی وقتی مبهم یا مختصّ یا معدود باشد، منصوب (واجب‌النصب) و حرف «فی» در تقدیر است: «سَلَّمْتُ عَلَيْهِ حِينَ (عند) زيارته / زرتک يوم السبت، درست سنتین»، ولی در عین حال، به ظاهر در عربی معاصر برخلاف قواعد نحو کلاسیک، می‌توان حرف ظرفی «فی» را نیز در چنین نمونه‌هایی ظاهر کرد و ظرف زمان را مجرور به آن حرف جر ساخت: «زُرْتُكَ يَوْمَ السَّبْتِ (= «فی» يوم السبت) / أُزورك غداً (= «فی» الغد).

در جانشین‌های مفعول فيه نیز کمابیش وضع به همین منوال است: «خَيَّمِ الْعَسْكَرَ قَرَبَ (= ... بقرب) المدينة / جئتكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ (= ... فی زمن طلوع الشمس یا عند طلوع الشمس / وقتت ناحية (= ... فی ناحية).

اما «قید مصدری»<sup>۲</sup> یا مفعول مطلق که مطابق قواعد مذکور در کتب نحوی تقریباً هیچ‌یک از جانشین‌های آن در هیچ‌جا با هیچ حرف جری مجرور نمی‌شود و تنها یک نشانه اعرابی یعنی فقط علامت نصب دارد. در میان همه انواع مفعول مطلق، به ظاهر فقط گونه نوعی مضاف‌الیه‌دار (نه صفت‌دار) آنکه مفید تشبیه باشد، قابل تبدیل از شکل منصوب به قالب مجرور به حرف جر است و چون مفید تشبیه است، حرف جر آن لزوماً و استثناءً کاف تشبیه است، نه یکی از آن هفت حرف جر معهود که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد: «احتواء الإِنَاءِ لِلْمَاءِ = احتواء كاحتواء الإِنَاءِ لِلْمَاءِ». شکل تبدیل‌شده این نوع مفعول مطلق از حالت منصوبی به حالت مجرور به کاف تشبیه در قرآن نیز نمونه‌هایی دارد: «يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ (نساء/ ۷۷) یا مانند «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (بقره/ ۱۶۵) یا مثل «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ» (بقره/ ۲۰۰).

با این تفصیلات ملاحظه شد که بعضی منصوبات غیررکن عربی (قیدها) فقط منصوب یعنی واجب‌النصب‌اند، مانند غالب مفعول‌های مطلق. پاره‌ای فقط مجرور یعنی واجب‌الجر به حرف‌اند، مثل «لِلْغَايَةِ» در نمونه‌ای مانند «هَذَا الْكِتَابُ مَفِيدٌ لِلْغَايَةِ»؛ ولی شمار بسیاری از آن‌ها نیز جایز‌النصب و الجرّاند. به عبارت دیگر، این دسته از کلمات دو قالب دارند.

دلیل هفتم، برای اثبات دواعرابگی قید یا منصوبات غیررکن در عربی قابلیت معادل‌یابی و ترادف و هم‌معنایی شمار نه‌چندان اندکی از قیدهای منصوب عربی با شکل جار و مجروری آن‌هاست. این نمونه قیدها از فرهنگ لغت‌های عربی-عربی معاصر استخراج شده و در شکل



مجرور آن‌ها یا عین کلمه منصوب تکرار شده است، مانند «أساساً: فی الأساس (اصلاً، دراصل) / من الأساس (كاملأً، سراپا، اساساً)» و یا گاهی با کلیشه قیدساز «من الناحية...، من ناحية...، من وجه النظر...، من حيث...» تفسیر و تأویل شده است و شکل مجروری پدیدآورده است؛ ولی کلمه اصلی این کلیشه با شکل منصوب آن قید، هم‌ریشگی دارد، مانند «عملياً: من الوجهة العملية، خصارياً: من الوجهة الحضارية» و یا آنکه شکل منصوب یک قید با معادل مجرور خود در تفسیرها و مترادف‌ها و معادل‌یابی‌های گوناگون، هم‌ریشگی دارد و هم تکرار کلمه اصلی دارد و هم گاهی هیچ‌یک از این‌دو را ندارد و با کلمه‌ای غیرهم‌ریشه و نامکرر معادل‌آوری شده است، مانند: «عادة»: كالعادة، بحسب العادة، بحسب عادته، فی الظروف العادية، كماهو مألوف و متعارف عليه / غالباً، فی الغالب، فی أغلب الأحيان...».

دلیل هشتم که تا اندازه‌ای دوشکلی‌بودن و قید را در عربی به اثبات می‌رساند آن است که شماری از دست‌نویسان فارسی علاوه بر آنکه کلمات تنوین‌دار عربی را در فارسی «قید» شمرده‌اند بعضی از ترکیبات و عبارتهای عربی مورد استعمال در فارسی را نیز به‌درستی قید به‌شمار آورده‌اند که در میان آن‌ها شمار زیادی جارومجرور عربی به‌چشم می‌خورد. فرشیدورد پس از یادکرد سیزده ترکیب قیدی عربی که در فارسی نقش قید مرکب را بازی می‌کنند، در چهار دسته از آن‌ها از ترکیب «حرف جر به علاوه اسم» نام برده که حرف جر آن‌ها «بِ، فِ، عَلِی، عَن، مِنْ» است، مانند «بالمعاينة، فی‌المثل، علی‌الخصوص عن‌قريب، من‌حيث المجموع» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۷۹). البته می‌توان نمونه‌های «لِلغاية» و «إلى‌الأبد» را بدان‌ها نیز افزود تا با هریک از آن هفت حرف جر، نمونه ارائه شده باشد.

انوری و احمدی گیوی (۱۳۶۷، ج ۲: ۲۲۵) نیز در ساخت‌های گوناگون قید مختص در فارسی یکی از انواع آن‌ها را برخی از ترکیبات (و افعال) عربی می‌شمارند، مانند: «علی‌أی حال، من غیرمستقیم، برای‌العین، فی‌الحقیقة، عن‌قريب». همچنین انوری در اثر دستوری مستقل خود باز بر همین اعتقاد است. شریعت (۱۳۷۵: ۳۵۸) در تقسیم قید فارسی به‌لحاظ ساخت به نُه قسم، نوع هشتم آن‌ها را بعضی از جمله‌های (؟) عربی مانند «فی‌الجمله، فی‌الفور، فی‌الواقع، بالأخره» به حساب می‌آورد.

باطنی (۱۳۷۸: ۱۷۲) ذیل «گروه‌های قیدی با علامت تنوین» بر آن است که بعضی عبارتهای

عربی نیز در فارسی قید است، از جمله « فی الواقع، فی الفور، من غیر رسم، بالأخره». همایونفرخ و مشکور (بی تا: ۵۴۸ و همان‌ها، ۱۳۵۵: ۱۲۲-۱۲۳) نیز هرکدام در نمونه‌هایی که برای قیده‌های فارسی به دست می‌دهند، از جارومجرورهای مانند «بالفور، فی الحال، بلافاصله، عنقریب، من بعد، من حیث المجموع» نام برده‌اند. به هر روی، این مقاله ضمن تأیید وجود قید در زبان عربی به قالب مفرد نصب‌دار - که دکتر آذرنوش مطرح کرده بود - قالب «مجرور به حرف جر» را نیز می‌افزاید.

## ۵. نتیجه‌گیری

۱. باعنایت به نظر قدمایی همچون ابن بابشاذ و سیوطی که دو اعراب نصب و جر را خویشاوند و برادر یکدیگر می‌دانند و باتوجه به نظر ابن فلاح که به جارومجرورهای مختلف نقش یکی از منصوبات غیررکن را می‌دهد و با التفات به نظر تمام حسان که منصوبات نه‌گانه غیررکن در عربی را قیدهایی تخصیص‌زنده می‌شمارد و همچنین باتوجه به قابلیت تبدیل شدن شمار قابل‌توجهی از منصوبات به قالب جارومجروری (با حفظ معنا) و نیز باعنایت به تصریح دستورنویسان فارسی به قیدبودن ترکیب‌های جارومجروری عربی به‌کارونده در فارسی و هم باعنایت به اینکه در نحو عربی شماری از آنچه در بخش منصوبات قرار می‌گیرند یا فقط شکل جارو مجروری دارند و یا هر دو شکل منصوبی و مجروربودن به حرف جر، باید گفت قید در عربی - به جز شمار اندکی از ظرف‌های مبنی بر ضم و پاره‌ای ادوات، حروف و افعال ناقص - اغلب دو قالب دارد: یکی مفرد و منصوب با تنوین یا با فتحه که علامت شناخته‌شده آن است و دیگری قالب مرکب مجرور به حرف جر که تازگی دارد. قید از این دو علامت ممکن است سه گونه اعراب بگیرد؛ یا فقط منصوب (واجب‌النصب) است، مانند انواع مفعول مطلق (به جز مفعول مطلق نوعی مفید شباهت و مانند اسم مخصوص در باب اختصاص) و یا فقط مجرور به حرف جر می‌شود (واجب‌الجر بالحرف أو بالإضافة أحياناً)، مانند قید مکانی محدود و یا می‌تواند منصوب یا مجرور به حرف جر (جایز‌النصب و الجر) باشد، مانند قید سبب یا مفعول لأجله.

۲. از لحاظ کاربرد و مطابق معادل‌یابی فرهنگ‌های لغت عربی به عربی معاصر در قیده‌های دو شکلی منصوب و مجرور هیچ شکلی بر دیگری برتری معنایی و کاربردی ندارد؛ مگر آنکه بگوییم شکل منصوب کوتاه‌تر از شکل مجرور به حرف جر است. بنابراین فرقی نمی‌کند در



تبدیل شکل مجرور به منصوب بگویند منصوب به نزع خافض شده یا در تبدیل شکل منصوب به مجرور بگویند مجرور به إقحام خافض شده است.

۳. قید در عربی یا مفرد است یا مرکب (گروه واژه). قید مفرد یا مبنی است که اندک شمار است (شانزده یا هفده کلمه) و یا مبنی شده ضمه دار است، مانند «قَبْلُ و بَعْدُ» و یا مفرد منصوب و منوّن. قید مرکب نیز یا بی واسطه حرف جر و مضاف‌الیه دار و منصوب است (خَلْفَ، فَوْق و دیگر ظرف‌های دائم‌الإضافة) یا با واسطه حرف جر، ولی متشکل از «حرف جر + اسم مجرور» (معادل متمم قیدی در فارسی) و یا به صورت گروه قیدی متشکل از حرف جر + اسم + مضاف‌الیه یا صفت (مانند «علی سییل المثال»). پس قید در عربی دو اعراب دارد با سه احتمال اعرابی، و دو قالب مفرد و مرکب دارد با پنج‌گونه (مفرد دو‌گونه و مرکب سه‌گونه). البته در این دسته‌بندی جمله‌حالیه به سبب جمله‌بودن مستثنا است.

۴. بدین‌روش – یعنی قائل‌شدن به دوقالبی و دواعرابگی قید در دستور زبان عربی – به توجیحات دیرپذیر و تأویل‌های دشوار نیاز نیست، بلکه آموزش نحو عربی آسان می‌گردد و نقش دستوری جارومجروهای قیدی تبیین می‌شود.

۵. بنابراین، تکلیف بسیاری از جارومجروها در جمله مشخص می‌شود و عربی‌آموز از سردرگمی درمی‌آید. برای نمونه، اینکه «لِلغَايَةِ» در جمله «هَذَا الْكِتَابُ مَفِيدٌ لِلغَايَةِ» جارومجور و متعلق به «مفید» است – یعنی فقط به اعراب کلمات توجه شود – کافی نیست، بلکه افزون‌بر آن باید گفت این ترکیب جارومجوری معنای «مفید» را کثرت می‌بخشد و نوعی «قید کثرت» برای مسند جمله است. البته توجه به معنا و نه اعراب، باعث می‌شود که در تعیین اعراب اسم مجرور به حرف جر، مجروردانستن آن اسم را کافی ندانیم و با تعیین نقش برای مجموع آن‌دو به یکی از آن منصوب‌های غیررکن در عربی برسیم.

۶. پاره‌ای از قیده‌های عربی – در هر دو شکل مفرد منصوب یا گروهی و مرکب و مجرور به حرف جر – با حفظ سمت و نقش دستوری قیدی و کارکرد نحوی یعنی مقیدکردن مضمون جمله یا فعل یا صفت یا قید یا هرکلمه‌ای به جز اسم یا جانشین اسم، وارد زبان فارسی شده‌اند و در کنار قیده‌های دیگر فارسی نشسته‌اند. از همین‌رو، فارسی‌زبانان آن‌ها را نیز «قید» نامیده‌اند.

۷. در نحو کلاسیک عربی اغلب نگاه جامع و همه‌جانبه‌ای به جارومجروها نشده است. پاره‌ای از آن‌ها با درتقدیرگرفتن یک فعل یا شبه‌فعل عموم واجب‌الحذف و تأویل جمله‌ای حال یا

صفت یا خبر یا صله گرفته شده‌اند. در برخی دیگر هم اگر حرف جر زائد بوده، به‌درستی به نقش واقعی مجرور آن حرف جر اشاره شده و نقش دستوری اصلی آن تعیین شده است. در غیر این موارد، در ترکیب‌کردن جارومجروری به این اکتفا شده که بگویند اسم، مجرور به حرف جر است و هردو متعلق‌اند به فعل یا شبه‌فعل موجود در جمله؛ یعنی نقش مشخصی برای چنین جارومجرورهایی تعیین نکرده‌اند که این خود یک نقص است و احتمالاً این نقص به دلیل آن باشد که نتوانسته‌اند این جارومجرورها را تأویل و تبدیل به جمله کنند و نگاه درست و زبان‌شناسانه نداشته‌اند؛ به عبارتی، به ترکیب یا گروه‌واژه به‌صورت جامع نگاه نکرده‌اند. درحالی‌که درست آن است که گفته شود، جارومجرورهایی دارای حرف اصلی (غیرزائد) در جمله دارای نقش دستوری‌اند؛ چه مانند حال، صفت، خبر و صله باشند که با کمک یک فعل یا شبه‌فعل عموم مقدر به جمله تبدیل شوند و چه مانند ترکیب‌های جارومجروری دارای نقش تمییزی یا مستثنایی یا مفعول فیهی یا مفعول معهی یا مفعول لهی، یا گاهی مفعول مطلق باشند که به جمله تأویل و تبدیل نمی‌شوند و به‌صورت ترکیب یا گروه‌واژه باقی می‌مانند.

## ۶. پی‌نوشت‌ها

1. subject
  2. predicate
  3. adverb
۴. در *الأعلام* زرکی (ج ۳: ۲۲۰) از این کتاب به‌عنوان یکی از تألیفات ابن بابشاد ذکری نرفته و فقط سه تألیف از او ذکر شده است: *المقدمه* یا مقدمه ابن باشاد، شرح *الجمل* زجاجی، و شرح *الأصول* ابن سراج.
۵. اصطلاح «قیدمصدری» از برساخته‌های دکتر آذرنوش به‌جای «مفعول مطلق» است.
۶. احتمالاً منظور وی عبارت‌ها، گروه‌ها یا ترکیب‌هاست و درباره «جمله»‌ها نمی‌تواند توجیهی داشته باشد.

## ۷. منابع

- آذرنوش. آذرتاش (۱۳۷۳). *آموزش زبان عربی*. ج ۵. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸-۱۳۶۷). «قید در دستور زبان عربی»، *مقالات و بررسی‌ها*



- «فصلنامه علمی پژوهشی دانشکده الهیات». دفتر ۴۵-۴۶، صص ۱۰۷-۱۳۴.
- ابوالمکارم، علی (۲۰۰۷). *الجملة الفعلية*، ط ۱. القاهرة: مؤسسة المختار.
  - ارژنگ، غلامرضا و علی اشرف صادقی (۱۳۶۴). *دستور دبیرستانی سال سوم فرهنگ و ادب*. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
  - انوری، حسن و حسن احمدی گویوی (۱۳۶۷). *دستور زبان فارسی (۲)*. چ ۲. تهران: فاطمی.
  - باطنی، محمدرضا (۱۳۷۸). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. چ ۱۰. تهران: امیرکبیر.
  - برکات، ابراهیم ابراهیم (۲۰۰۷). *النحو العربي*. القاهرة: دار النشر للجامعات.
  - قریب، عبد العظیم و دیگران [پنج استاد] (۱۳۶۹). *دستور زبان فارسی*. چ ۸. تهران: اشرفی و واژه.
  - الجواری، احمد عبدالستار (۲۰۰۶) الف، *نحوالتیسیر*. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
  - \_\_\_\_\_ (۲۰۰۶) ب، *نحو القرآن*. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
  - \_\_\_\_\_ (۲۰۰۶) پ، *نحو المعانی*. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
  - حسان، تمام (۲۰۰۹). *اللغة العربية معناها و میناها*. ط ۶. القاهرة: عالم الكتب.
  - حسن، عباس (۱۳۸۰). *النحو الوافی*. ط ۳. تهران: ناصر خسرو.
  - الزرکلی، خیرالدین (۱۹۹۰). *الأعلام*. ط ۹. بیروت، دارالعلم للملایین.
  - الساقی، فاضل (۲۰۰۸). *اقسام الكلام العربي من حيث الشكل و الوظیفه*. ط ۲. القاهرة: مكتبة الخانجي.
  - السیوطی، جلال الدین (۲۰۰۷). *الاشباه و النظائر فی النحو*. ط ۲. بیروت: دارالکتب العلمیة.
  - شرتونی، رشید (۱۳۷۴). *مبادئ العربية*. ج ۴. چ ۳. تهران: اساطیر.
  - شریعت، محمدجواد (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی*. چ ۷. تهران: اساطیر.



- عبادة، محمدابراهيم (۲۰۰۷). *الجملة العربية مكوناتها، أنواعها، تحليلها*. ط ۴. القاهرة: مكتبة الآداب.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). *دستور مفصل امروز*. چ ۱. تهران: سخن.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۱). *دستور زبان فارسی (۱)*. چ ۳. تهران: سمت.
- الهاشمی بک، احمد (۱۹۴۰). *جواهر البلاغة*. ط ۴. تهران.
- همایونفرخ، عبدالرحیم (بی تا). *دستور جامع زبان فارسی*. چ ۲. تهران: انتشارات علمی.

#### References:

- Azarnoush, A. (1994). *Arabic Teaching*. Vol.5. Tehran University. Academic Publication Center [In Persian].
- ----- (1988-1989) "Adverb in Arabic Grammar". *Articles and Researches* {Quarterly Journal of the Faculty of Theology} book 46-47. Pp. 107-134 [In Persian].
- Abul Makarem, A. (2007). *Verbal Sentence*. 1th edition. Cairo: Mokhtar Institution [In Arabic].
- Arjang, Gh.R. & A.A. Sadeghi (1985). *Third Year High School Grammar*. Tehran: Ministry of Education [In Persian].
- Anvari, H. & H. Givi (1988). *Persian Grammar(2)*. Vol. 2. Tehran: Fatemi [In Persian].
- Bateni, M.R. (1999). *Describing Persian Grammatical Structure*. Vol. 10. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Barakat, I. I. (2007). *Arabic syntax*. Cairo: lel-Jameaat [In Arabic].
- Gharib, Abdul-Azim et al., ( 1990). *Persian Grammar*. Vol. 8 . Tehran: Ashrafi and Vajeh [In Arabic].



- Aljavari, A. (2006) 1: *Simplifying Grammar*. Beirut: Arabic Institution for Publication and Distribution [In Arabic].
- Aljavari, A. (2006) 2: *Quran Grammar*. Beirut: Arabic Institution for Publication and Distribution [In Arabic].
- Aljavari, A. (2006). 3: *Semantics Grammar*. Beirut. Arabic institution for Publication and distribution [In Arabic].
- Hassan, T. (2009). *Arabic Language; Its Meaning and Basics*. 6<sup>th</sup> edition. Cairo: Elmol Ketab [In Arabic].
- Hassan, A. (2001). *Comprehensive Grammar*. 3<sup>th</sup> edition. Tehran: Naser Khosrow [In Arabic].
- Zerkeli, Kh. (1990). *Al-Alam*. 9<sup>th</sup> edition. Beirut: Darol Elm [In Arabic].
- Alsaghi, F. (2008). *Different Kind of Arabic Word Regarding to Form and Function*. 2<sup>th</sup> edition. Cairo: Khanji [In Arabic].
- Al-Sevati, J. (2007). *Al ashbah va Nazaer fe Nahv*. 2<sup>th</sup> edition. Beirut: Elmiyeh [In Arabic].
- Shartuto, R. (1995). *Mabadi al Arabiyyeh*. Vol. 4. 3<sup>th</sup> edition. Tehran: Asatir [In Arabic].
- Shariat, M. J. (1994). *Persian Grammar*. 7<sup>th</sup> edition. Tehran: Asatir [In Persian].
- Ebadah, M. E. (2007). *Arabic Sentences; Elements. Types and Analysis*. 4<sup>th</sup> edition. Cairo: Maktab [In Arabic].
- Farshidvard, Kh. (2003). *Today's Comprehensive Grammar*. Vol. 1. Tehran: Sokhan [In Persian].
- Vahidiyan Kamyar, T. (2002) *Persian Grammar (1)*. 3<sup>th</sup> edition. Tehran: SAMT [In Persian].
- Alhashemi Bak, A. (1940). *Javaheer Al Balagha*. 4<sup>th</sup> edition. Tehran [In Arabic].
- Homayoon Far, Abdu Rahim (No Date). *Persian Comprehensive Grammar*. 2<sup>th</sup> edition. Tehran: Elmi [In Persian].